

نقدی بر کتاب در دیار صوفیان

بقلم آقای علی دشتی

قدر مجموعه گل مرغ سحر داند و بس
که نه هر کو ورقی خواند، معانی دانست

۲۲

راغب اصفهانی - حسین ابن محمد ابن المفضل مکنی به ابوالقاسم ، در معجم مفردات
الفاظ قرآن ، ذیل کلمه عدل آورده است : عدالت و معادله ، لفظی است که اقتضای معنی
مساوات دارد و باعتبار اضافه نیز بکار میرود .

عدل بفتح و کسر عین نسبت بهم متقارب المعنی بوده لیکن مورد استعمال عدل به فتح
عین در اموری است که بسبب بصیرت ادراک میشوند مانند احکام کریمه :
" او عدل ذالک صیاما " دلیل بر آنست ولی بکسر عین مانند عدیل است و در اشیا موزون
و معدود و قابل سنجش استعمال میشود که قوه حاسه در آن دخالت دارد .

عدل در معنی تقسیط بمساوی هم آمده و حدیث نبوی : " بالعدل قامت السموات والارض "
تنبیه بر آنست ، زیرا اگر رکنی از ارکان عالم نسبت بدیگری زائد یا ناقص و بوجه مقتضای
حکمت نباشد ، عالم را انتظامی نخواهد بود . عدل بر دو قسم است ، یکی آنکه حسن آن
بمقتضای اطلاق عقل است ، و در هیچ زمانی منسوخ نشده و بمعنی تجاوز و تعدی توصیف
نگردد ، مانند احسان بشخص نیکوکار و اذیت نکردن بکسی که اذیتش بدیگران نرسد ، که
اینگونه از عدل را مجرد عقل اعتبار میکند و مفهوم آن ازلی بوده ، ابدی خواهد ماند .
دیگری عدل شرعی که امکان منسوخ شدن در برخی از زمانها را دارد ، مانند نحوه قصاص و

ارش جنایات و احکام شرعیهای که با آمدن شریعت کاملتر منسوخ شده‌اند .

در قرآن کریم سوره طلاق آیه ۲ آمده است : " و اشهد واذوی العدل منکم " یعنی گواه گیرید ، دوکس دارنده عدل و تقوا را از قوم خود ، و عدل در کتاب کریم بمعانی دیگر از قبیل عدم قدرت بمساوات در آیه : " ولن تستطیعوا ان تعد لوابین النساء " ، و معادل در آیه : " و وعدل ذالک صیاما " در مجازات صید در حال احرام و بقصد ، که معادل و برابر حیوان صید شده ، یا کفاره بطعام مسکین و یا برابر آن از روزه غذا میباشد و نیز بمعنی فریضه و ناقله و عوض در سوره بقره آیه ۴۸ آمده است : " و لا یقبل منها شهاده و لا یؤخذ منها عدل " یعنی و گرفته نشود از آن‌ها عوض . معانی دیگری نیز بوضع حقیقت یا مجاز و کنایه برای عدل آورده‌اند که تحقیق در آنها مستلزم صرف وقت و دقت نظر بسیار است .

حکیم و علامه سبزواری - ملاحادی - در کتاب شرح الاسماء الحسنی در توضیح - یا من عذابه عدل و در معنی آن نوشته : " او عادل است که قرار میدهد هر چیز را در موضع خود و حق هر دارنده حقی را باومی بخشد ، و در حاشیه کتاب مزبور تعلیقه‌وار در دفع این اشکال که : خداوند متعال خیر محض و غنی بالذات از جهانیان است ، و عصیان گنه‌کاران زبانی با او نمیرساند ، پس چگونه برای تشفی و انتقام که لایق جناب کبریایی او نیست ، کسی را عذاب می‌نماید؟ - می‌نویسد : " عذاب لازمه افعال آن کس است ، پس تکرار افعال شخص در او ایجاد ملکه راسخه می‌کند و این ملکات بصور مناسبه خود تصور یافته چنانکه در قرآن است که : " جزا " بما کنتم تعملون " و رسول خدا ص فرمود : همانا آن اعمال شامت که شما رد می‌شود . . . و وجود در هر ماهیتهی مجعول آنست ، و شاءن ذات خداوندگاری افاضه وجود بر مظاهر لطف و قهر خود بوده ، و فیض وجود در هر تعینی بحسب همان تعین ، و برنگ آن متلون می‌باشد .

در نتیجه ، عمل بعدل ، مستلزم اینست که بمقتضای لسان استعداد و طلب هر ماهیت معینی از اکوان قابله ، آنچه که لایق و درخور اوست باو بدهد ، زیرا خلاف آن ظلم و وضع شیئی در غیر محل خود میباشد و بقول کریمه قرآنی : " و ما الله یبرید ظلما للعباد " خلق ترسند از تو ، من ترسم ز خود کز تو نیکی دیده‌ام ، و ز خویش بد وای برانسان ، اگر حضرت فیاض و جواد مطلق ، بفضل خود با انسان رفتار نکرده ، بمقتضای عدلش عمل کند و بهمین دلیل است که در دعا می‌خوانیم : " الهی عاملنا بفضلك و لانعا ملنا بعدلك " زیرا عمل بمقتضای عدل اینست که در برابر یک کار نیک ، کار نیکی مساوی و هم ارز آن ثواب دهد و در مقابل کار بد ، کار بدی از همان نوع ، در صورتیکه صریح آیات قرآن بده برابر کار نیک و بعفو و غفران از کار بد و معصیت دلالت دارد ، و این نیست مگر عمل بفضل . با اینهمه کلمه عدل از اسماء الهی و مصدر و قائم مقام اسم ، یعنی دارنده

عدل می باشد .

گاهی بجای فضل ، احسان در مقابل عدل واقع میشود ، در اینصورت معنی آن اینست که در برابر هر عمل نیک و کار خیر بمقداری بیشتر ، مکافات آن قرارگیرد ، و در مجازات کار بد و عمل شر بکمتر از آن .

آیات قرآنی در مباحث مذکوره دارای دلالتی نام است که از شور در فحوای آنها میتوان بخوبی فرق میان عدل و فضل و احسان را دریافت . فی المثل در آیه ۱۹۴ سوره بقره میفرماید : " فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم " و در سوره شوری آیه ۴۰ متذکر است : " وجزاء سیئه سیئه مثلها " که تعدی در اول و سیئه در آیه دوم تجاوز و گناه است که مجازات هر یک معادل خود آنهاست ، و در این کریمه فرقانسی : " ان الله یامر بالعدل ، والاحسان " عدل بمعنی همسنگ و هم جنس مجازات آمده ولی احسان پاداش عمل خیر ، به بیش از مقدار و نوع آنست . در کتاب آسمانی عدل و احسان ، با یکدیگر و فضل و رحمت نیز متعاقب هم آمده است . چنانکه در سوره بقره آیه ۶۴ آمده است : " فلولافضل الله علیکم ورحمته لکنتم من الخاسرین " که فضل بمعنی بخشایش و رحمت بمعنی مهربانی و ترحم بکار رفته است و از این قبیل است آیه ۷۴ سوره آل عمران : " یختص برحمته من یشاء " و الله ذوالفضل العظیم " و موارد فراوان دیگر که از حیث رعایت اختصار از آوردن آنها صرفنظر میشود .

اما آقای دشتی ، بدون استقصاء — حتی ناقص — و از پیش خود و بدون دید وسیع و همه جانبه و تدبر در بینات آیات ، و تشخیص صحیح معنی عدل و ظلم و فضل و رحمت و احسان ، مبادرت بنوشتن جملاتی در رد و طعن بر صوفیه و عرفای شامخین کرده ، که هر عامی بی سلیقه و ذوق و هر آدم کم تحقیقی هم ، اگر زحمت فهم و تدبر بخود دهد ، با همان عقل هیولایی و استقامت طبع خود ، بر آنها میخندد و بالا صاله مردود میداند ، چه رسد بمغزهای متفکر و دلهای آکنده از عشق تحقیق و ادراک .

باری ، مولانا جلال الدین بلخی ، درشش دفتر خود که هفت خوان عرفان تحقیقی است در پیرامون عدل و ظلم ، ابیاتی دارد که مزید آگهی خواننده را بسنده باشد . در دفتر پنجم فرماید :

عدل چبود ؟ آب ده اشجار را	—	ظلم چبود ؟ آب دادن خار را
عدل وضع نعمتی ، بر موضعی	—	نی بهر بیخی که باشد ، آبکش
ظلم چبود ؟ وضع در ناموضعی	—	که نباشد جز بلا را ، منبعی
و در دفتر ششم نیز فرماید :		
موضع رخ ، شه نهی ویرانی است	—	موضع شر ، پیل هم ویرانی است

در شریعت، هم عطا هم زجر هست — شاه را صدر و فرس را درگه است
 نیست باطل، هر چه یزدان آفرید — از غضب و زحلم، وز نصح و مکید
 نفع و ضرر، هر یکی، از موضع است — علم زمین رو، واجب است و نافع است
 در عالم وجود و نظام کل، خیر انتظام یافته و هر چه بنظر بشر میرسد، در مقام قیاس
 بچیز یا حالت دیگر، و بر اثر نسبت و اضافه آن با شاخص در زمان و مکان معین می باشد،
 و گرنه شر مطلق موجود نیست و داوری درباره این قضایا بدون در نظر داشتن نسبت و قیاس
 و وضع لازم معقول نیست.

بنابراین، هر عنوانی از عناوین که دارای مفهوم خیر و شر است، با ملاحظه خاصی
 خیر یا عدل، و ظلم یا شرمی باشد. پس اگر وضع هر یک از عناوین مزبوره را باقتضای
 زمان و مکان، یا اشخاص و امور ویژه ای، و در موضع خود، ملاحظه کنیم عدل، و گرنه از
 مصادیق و عناوین ظلم می باشد، اما چون فاعل و خالق علی الاطلاق — ذات باری تعالی —
 بعلت و جوب و ایجاد هر چه آفریده و خلق کند در کمال نظام و عدل تمام است، بنا بر این
 وضع هر چیز از ذره ها، تا دره بیضا و از عقل اول تا هیولای اولی و از فعالیت محضه تا
 قوه صرفه و نیز از مراتب ظهورات تامه، تا پائین ترین درجات مجالی امکانیه، که از آسمان
 کمال و غنا و اطلاق تا حسیض نقص و فقر ذاتی و تقیید را در برگرفته است، بر وفق عدل
 و وضع بموضع و وقوع در موقع و محل خود می باشد، اما چون لازمه ماهیت امکانی قبول و
 استعداد و طلب بزبان حال است، بنا بر این بمقتضای بکار بردن علم و حکومت عقل، در
 مراتب امکانیه و تکلیف و عمل، هر یک از این ماهیات بر حسب قابلیت ذاتی خود، امور
 خیر یا شر و حسن یا قبیح را در موضع یا غیر موضع خود بکار می برد، و اگر بکاربرد هر یک
 از امور خیر یا شر بجای مقتضی و محل مناسب خود باشد، این وضع و وقوع بموضع یا محل
 بحسب حکومت عقل و علم است که ضابطه ای دقیق دارد، پس بقول مولانا جلال الدین غضب
 و حلم و نصیحت و کید، هیچیک باطل و از نظر آفرینش لغو و عبث نیست، ولی بکار برنده
 آنها اگر از ضابطه علمی و حکومت عقلی برخوردار باشد، هر یک را بجای خود استعمال
 میکند و این همان عنوان و مفهوم عدل است، ولی در صورت نداشتن ضابطه علم و حاکمیت
 خرد، هر یک از خیر و شر یا حسن و قبیح را در غیر موضع خود بکاربرد، ظلم و جور مطابق با
 معانی لغوی و اصطلاحی آنها مصداق و تحقق خارجی یافته است. بنا بر این مولانا در دفتر
 پنجم میفرماید:

سرمه را در گوش کردن شرط نیست — کار دل را، جستن از تن شرط نیست
 نعمت حق را، بجان و عقل ده — نی بطبع پر زحیر و پر گره
 اینکه در حدیث نبوی آمده: "بالعدل قامت السموات والارض" ناظر به رد و جنبه عدل — از جهت

فاعل و قابل میباشد، زیرا بقای عالم بدان مربوط است، و ظلم خلاف آن میباشد، زیرا ظلم چراگاهی بد عاقبت بوده، "الظلم ظلمات يوم القيامة" حاکی از آن است چنانکه مولوی بلخی فرماید:

گر ضعیفی، در زمین خواه دامان — غلغل افتد، در سپاه آسمان
مرضعیان را، تویی خصمی بدان — رو، زقرآن، جاء نصرالله بخوان
عدل و ظلم را، بصوری و معنوی تقسیم کرده اند. عدل صوری، همان وضع شیئی در موضع خود، و عدل معنوی اینست که سالک در صفات الهی محو شود و پرستش اغیار و متوهمات خود را بتزک گوید و بوجه شهود و عین الیقین، در نظام کل و سجل هستی جز عادل حقیقی را نبیند. در مقابل ایندو ظلم صوری عبارتست از وضع شیئی در غیر موضع خود، و عدول از طریق آشکار عقل و شرع و تجاوز بحقوق — بطور کلی — و ظلم معنوی عبارت از عبادت اصنام درونی و بیرونی، و پرستش متخیلات و اغیار، و شهود کثرات در مقام وحدت ذات و صفات و افعال است، که مساوق و همرتبه شرک عظیم میباشد.

لقمان که بتصدیق سوره لقمان آیه ۱۲: "ولقد آتینا لقمان الحكمة" حکیمی آسمانی است زیرا پرتو حکمت از نور الانوار بر وجودش تافته است، در مقام اندرز بفرزندش طبق صریح کریمه قرآنی آیه ۱۳ از سوره یاد شده میفرماید: "یا بنی لاتشرك بالله، ان الشرك لظلم عظیم" یعنی: ای پسرک من، برای خدا شریکی مقرر مکن، که شرک ستمی گرانبار است. پس همانطور که عدل خلاف ظلم است، هر دو قسم آنها نیز خلاف یکدیگرند، و کفار را که از مصادیق بارزه ظالم معنوی در شمارند در کرائم فرقانی آیه ۲۵۴ سوره بقره به آنها اشاره کرده میفرماید: "والکافرون هم الظالمون".

در آیات قرآنی بهر دو نوع عدل و ظلم اشارات و تذکرات بسیار است که بذکر چند مورد آنها اکتفا میشود. فی الجمله: در مورد تعدی بحدود الله آیه ۲۲۹ سوره بقره:

"ومن يتعد حدود الله فاولئك هم الظالمون" و در خصوص ظلم صوری آیه ۴۵ سوره مائده:
"ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الظالمون" و درباره ظلم معنوی، که ظالمی بدین وصف در دار وجود آنقدر سرگرم عالم کثرت است که مجاز را حقیقت پنداشته و آثار و افعال و صفات جهان کثرت را حقیقی تصور میکند، در سوره عنکبوت آیه ۴۹ میفرماید: "وما یجد بآیاتنا الا الظالمون" و بجز اینها...

باری مولانا جلال الدین بلخی را، درباره ظلم صوری ابیاتی است که یادآوری میشود:

چاه مظلم گشت ظلم ظالمان — این چنین گفتند، جمله عالمان
هر که ظالمتر، جهش پرهولتر — عدل فرموده است، بدترا، بتسر
هست دنیا، قهرخانه کردگار — قهر بین، چون قهرکردی اختیار